

ابطال‌گرایی پیچیده؛ راهکاری برای برون‌رفت از بحران شناخت‌شناسی باستان‌شناسی*

یعقوب محمدی‌فر

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی‌سینا

حسین حبیبی*

دکترای باستان‌شناسی

Hossein.habibi.87@gmail.com

شناسه‌ی دیجیتال (DOI): 10.22084/nbsh.2017.12408.1539

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۲۴

(از ص ۷ تا ۲۶)

چکیده

در مقاله‌ی حاضر، اشکالات نقدهای ایرادشده توسط فرا فرایندگرایان از رویکرد مکتب فرایندگرایی برشمرده و به این نکته اشاره شده که جایگزین پیشنهادی آن‌ها با وام‌گیری مستقیم مفاهیم بنیادینش از علوم اجتماعی که دارای طبیعت نظری متفاوتی هستند، به آشفتگی حاضر در حوزه‌ی نظری باستان‌شناسی دامن‌زده است. در کنار اشاره به مشکلات نگرش اثبات‌گرایانه‌ی فرایندگرایی، بحث شده که پس‌زدن یک‌یک ایده‌های این نگرش و پذیرش فرافرایندگرایی نیز راه‌حل مناسبی نیست. باستان‌شناسی فرافرایندی در پی تبدیل پژوهش باستان‌شناختی به عنوان عملی علمی به گونه‌ای از داستان‌سرایی با قابلیت بالا برای برداشت‌های شخصی است که می‌توان نمونه‌اش را در فرهنگ‌گرایی افراطی دیدگاه پدیدارشناسانه به باستان‌شناسی چشم‌انداز سراغ‌گرفت. باستان‌شناسان دسترسی به مفاهیم پشت‌اشیاء و ارزش‌های ذهنی و ساختارهای اجتماعی افرادی که آن‌ها را ساخته‌اند، ندارند. پیش‌نیاز هدف‌گذاری، شناسایی محدودیت‌هاست. فرا فرایندگرایان مطابق با اصولی کمال‌گرایانه و هنجاری، نگرشی ایدیولوژیک در مطالعه‌ی فرهنگ‌ها را اختیار کرده‌اند و علم را به عنوان بنیانی قابل‌اتکا رد می‌کنند. شگفت آن‌که جایگزین پیشنهادی آن‌ها نگرشی سراسر ارزش‌گذاری شده، برگرفته از علوم انسانی همراه با تفسیرهای جانبدارانه بوده و در این راه، تنها تعهد آنان نسبت به اصول اخلاقی معاصر است. بر این اساس، در بخش دوم این نوشته، تلاش شده که با طرح زمینه‌ی نظری جدید که فارغ از مشکلات اثبات‌گرایانه‌ی بینش فرایندگرایانه است، پیشرفت به سوی تفسیر بهتر داده‌های باستان‌شناختی تضمین شود. در این راه، مطابق با نسخه‌ای سازگار شده از ابطال‌گرایی پیچیده‌ی پوپر در فلسفه‌ی علم، بستری نظری با قلمروهای منسجم شناخت‌شناختی و روش‌شناختی برای باستان‌شناسی پیشنهاد شده است. بر این اساس، با توجه به این نکته که مواد باستان‌شناختی سازگار با روش‌شناسی که پیش‌تر توسط فرایندگرایان مورد استفاده قرار گرفته، هستند؛ این روش‌ها در بستری غیر اثبات‌گرایانه، مطابق با شناخت‌شناسی پیشنهادشده و در جهت ابطال نظریه‌های تازه پیاده می‌شوند. در نتیجه‌ی این رویکرد، بنیان نظری پژوهش‌ها می‌تواند به شکلی عملی، به دور از نسبی‌گرایی پست‌مدرن و مطلق‌گرایی اثبات‌گرایانه شکل گیرد.

کلیدواژگان: شناخت‌شناسی، فرایندگرایی، فرا فرایندگرایی، اثبات‌گرایی، پوپر، ابطال‌گرایی پیچیده.

*. این مقاله برگرفته از رساله‌ی دکترای حسین حبیبی با عنوان: «تحلیل‌الگوی استقرار و تغییرات اجتماعی منطقه‌ی آبدانان در دوره‌ی ساسانی» است.

مقدمه

هر گروه از استادان دانشگاهی و دانشجویان در باستان‌شناسی امروز، دریافتی متمایز از تئوری و عمل در باستان‌شناسی داشته یا به دست می‌آورند. با این وجود که یک پست‌مدرن رادیکال می‌تواند از این موقعیت خرسند باشد (Bintliff, 2000: 153)، اما بسیاری از باستان‌شناسان با پُر کردن فاصله‌های بین جنبش‌های اصلی باستان‌شناسی یا با طراحی بسترهایی تازه که فاقد چنان گسستی هستند، تلاش می‌کنند که این موقعیت گیج‌کننده را سر و سامان بخشند. از همین روی در این نوشته، مسائل شناخت‌شناختی نگرش‌های گوناگون در باستان‌شناسی بررسی می‌شود تا این‌که به تحلیلی از شرایط حاضر این حوزه‌ی نظری باستان‌شناسی برسیم؛ بنابراین در پی توضیح ایده‌های نظری بنیادین مکتب فرایندگرایی باستان‌شناسی، به اشکالات چگونگی روبه‌رو شدن فرایندگرایان با آن‌ها خواهیم پرداخت. در نتیجه تلاش خواهد شد که با رویکردی تحلیلی، آسیب‌شناسی این موضوع مطالعه شده و امکان فراهم آمدن زمینه‌ای نو برای بنیان‌های نظری باستان‌شناسی که عاری از ایرادهای رویکردهای حاضر باشد، سنجیده شود. در این راستا، با توجه به طبیعت هستی‌شناختی رشته و توان‌ها و محدودیت‌های آن، این انگاره در نظر گرفته شده که رویکردی علمی، اما در هماهنگی با ویژگی‌های مواد و اطلاعات دسترس در باستان‌شناسی، بسیار نویدبخش خواهد بود. با توجه به کمبودهای اثبات‌گرایانه‌ی دیدگاه فرایندگرا، انتظار آن می‌رود که مفاهیم کلیدی شرح ابطال‌گرایانه‌ی «کارل پوپر» در فلسفه‌ی علم (Popper, 2002a)، اساس نظری نوینی را برای طراحی پژوهش باستان‌شناختی ارائه کند. این رویکرد می‌تواند که الزاماً و به‌شکلی رادیکال از باستان‌شناسی فرایندگرا جدا نبوده و احتمالاً درحالی‌که بعضی از بنیان‌های اصلی آن گرایش را در بستری جدید به‌کار می‌گیرد، فارغ از اشکالات آن باشد. رویکرد پیشنهادی می‌تواند پایه‌ای مناسب را فراهم کند که با توجه به توانایی‌ها و محدودیت‌های باستان‌شناسی، در هماهنگی با طبیعت این رشته بوده و افقی تازه برای انجام پژوهش باستان‌شناختی در آینده را در پیش‌رویمان گشاید.

بنیان‌های فرایندگرایی و طریقه‌ی مواجهه‌ی فرایندگرایان با آن

«باستان‌شناسان، عموماً تئوری و متود را با هم خلط کرده‌اند. به‌شکلی ساده، اگر پرسش‌های 'چرایی' پیوسته با تئوری باشد، متود و روش‌شناسی مرتبط با پرسش‌های 'چگونگی' است» (Johnson, 1999: 2). در بین حوزه‌های گوناگون فلسفه‌ی باستان‌شناسی، مسائل شناخت‌شناسانه - موضوع اصلی این نوشته - به پرسش‌هایی درباره‌ی امکان‌ها و محدودیت‌های شناخت در باستان‌شناسی می‌پردازد. «باستان‌شناسان با دیدگاه‌های مختلف به بحث در مورد راه‌های مقبول و مناسب برای فهم گذشته می‌پردازند» (Ashmore, 2008: 168). رویکردهای متفاوت باستان‌شناسی در دو دیدگاه اصلی وجود دارند: «باستان‌شناسی آمریکایی»، نو یا فرایندگرا - مدرن - که براساس اصول علمی و روش انسان‌شناختی بنیان نهاده شده و «باستان‌شناسی اروپایی»، فرافرایندگرا - پست‌مدرن - که اساسش بر پایه‌ی دیدگاه‌های علوم اجتماعی است (Funari, 1999: 37-41).

هنگامی که قصد پرداختن به شناخت‌شناسی باستان‌شناسی را داریم، بایستی تفاوت بنیادین میان این حوزه در باستان‌شناسی و آن علوم اجتماعی را در نظر داشته باشیم. در باستان‌شناسی، با امکان بالقوه‌ی پرسش در ارتباط با روندهای بلندمدت و از طریق مقایسه بین نمونه‌های قابل‌قیاس از افق‌های زمانی-مکانی گوناگون، هدف‌گذاری برای تشخیص الگوهای موجود در روندی که قوانین اجتماعی و فرایندهای فرهنگی براساس آن شکل گرفته‌اند، روبه‌رو هستیم. اما پیش‌نیاز تعیین اهداف، شناسایی محدودیت‌هاست. در این رشته، تنها امکان دسترسی محدود به موادی ناقص که برجای مانده از بخش مادی فرهنگ هستند، وجود دارد. باستان‌شناسان به مفاهیم پشت اشیاء و نیز به ارزش‌ها و برساخت‌های اجتماعی افرادی که آن چیزها را در باشندگیشان در جهان خویش خلق کرده‌اند، دسترسی ندارند. باستان‌شناسان فرا‌فرایندگرا، براساس پدیدارشناسی^۱ (Magnusson Staaf, Bourdieu, 1977: 135-36) در فلسفه و مفاهیم هبیتوس و سرمایه‌ی نمادین (Bourdieu, 1977: 135-36) و تئوری ساختارگرایی^۲ (Giddens, 1979; 1987; Bourdieu and Passeron, 1977) در علوم اجتماعی (Johnson, 2007: 142; Anshuetz et al., 1976; 1979; 1984) مشتاق رمزگشایی این مفاهیم غیرقابل لمس و کدهای غیرآگاهانه‌ی رفتاری (Martin, 2013: 95) از طریق مواد باستان‌شناختی بوده‌اند. اما آن‌چنان‌که ویتگنشتاین به درستی نشان داده، 'حالات ذهنی پنهان' غیرقابل دسترس برای به بحث یا تجزیه و تحلیل گذاشتن هستند (Bintliff, 2000: 157-8). گرایش‌های تاریخ فرهنگی و فرا‌فرایندگرا با اخذ کردن اصول تفسیری هنجاری (Binford, 1964; Johnson, 1999: 16-19) یا ایده‌آل (Binford, 1989: 12)، دارای مشکلی مشابه که رویکرد ایدئولوژیک - غیرواقع‌گرایانه - به مطالعه‌ی فرهنگ‌هاست، هستند. مدافعان فرا‌فرایندگرایی، فرهنگ را به‌عنوان فرآورده که توسط عواملی فعال (عاملیت^۳)، هوشیارانه^۴ شکل گرفته، تعریف کرده و دست‌ساخته‌ها را اشیائی منحصربه‌فرد، پُر ارزش‌های فرهنگی کدگذاری شده و هنجارهای اجتماعی شخصی می‌دانند که این ساختارهای مجازی را به شکل اعمالی ملموس (عمل^۵) برگردانده‌اند (Johnson, 2007: 142; Binford, 1989: 29). بدین‌گونه آنان براساس نگاهی غیرواقع‌گرایانه (Norris, 2010)، رویکردی نسبی و کمینه‌گرایانه را ارائه می‌دهند که براساس آن هر گونه قابلیت علم در طراحی پژوهش - به سادگی با جانبداران^۶ دانستن آن - رد شده است. این پژوهشگران گزاره‌های هستی‌شناختی و شناخت‌شناختی را خلط کرده و از مقدمه‌ی 'گذشته، گذشته است' نتیجه می‌گیرند که ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم به ذهنیت اصلی مردمان گذشته پی ببریم؛ بنابراین، پیشنهاد می‌کنند که در تفسیرهای خود، تنها تعهد ما، اصول و اخلاقیات زمانه‌ی خودمان است. شگفت‌آورتر آن‌که آن‌ها با این ادعا که در حال رمزگشایی تمایلات سیاسی بازی قدرت، هنجارهای اجتماعی، ریشه‌های روان‌شناختی و شناختی پس‌اعمال انسانی هستند، به‌عنوان جایگزین، مطالعاتشان را براساس نگرش سراسر ارزش‌گذاری شده برگرفته از علوم انسانی با تفسیرهای جانبدارانه قرار می‌دهند. از این‌رو، سنجش نتایج این تحقیقات که ریشه در چنان عقاید پست‌مدرنی دارند، غیرممکن است. به‌عنوان نتیجه، این رویکرد

قادر است که واقعیت را تنها به عنوان فرآورده‌ی اجتماعی توافق جمعی در درون بازی زبانی علم و به دور از هر گونه ارزش ذاتی در فرای آن گفتمان نشان دهد (Ibid: 283-84).

از سوی دیگر، در ارتباط با این پرسش که چگونه می‌توان چیزی را درباره‌ی اعمال انسانی در گذشته، با اطمینان بیان کرد، فرایندگرایان واقع‌گرا اظهار می‌کنند که ما تنها بایستی براساس چیزی که می‌بینیم استدلال کنیم، و از این رو برای فهم رفتار انسانی، بایستی پایبند به علم و نظریه‌هایی که به صورت علمی ثابت شده‌اند، بمانیم، نه نظریه‌های اجتماعی (Martin, 2013: 1). مقصود باستان‌شناسان نو در آمریکای شمالی و بریتانیا مرتبط با پیوستگی شواهد با تفسیرها بوده و نه با انباشتن شواهد (Johnson, 2007: 121). به این خاطر، آن‌ها براساس نگرشی تجربی، زمینه‌های کشف و سنجش را از یکدیگر مجزا نگاه داشته و بنیانی قابل اتکا برای استدلال‌ها و معیاری منطقی برای سنجش تفسیرها را اختیار کرده‌اند. یکی از برآیندهای با ارزش این نگاه، استفاده از علوم باستان‌شناختی بوده که موفقیت‌های متعددی را در هر دو حوزه‌ی تئوری و عمل باستان‌شناسی به بار آورده است (Ren-frew, 2006: 217-224, 234-236; Martinón-Torres & Killick, 2015; Pollard, 2004). هدف باستان‌شناسی، به طور کلی، مطالعه‌ی فرهنگ انسانی است، اما شناخت‌شناسی و روش‌شناسی این رشته متفاوت با علوم انسانی و بیشتر نزدیک به علوم^۸ است. در این ارتباط، تعریف مشهور اریک وُلَف از انسان‌شناسی، و در همین امتداد از باستان‌شناسی، به عنوان 'انسانی‌ترین علوم و علمی‌ترین علوم انسانی' را به یاد می‌آوریم (Wolf, 1964: 88). قابل اشاره آن‌که بسیاری از مطالعات در سال‌های گذشته نشان داده است که تحقیق علمی هیچ‌گاه به طور کامل منفعلانه و بدون دخالت محقق نبوده است. اما با این وجود، ثابت کردن این نکته، بر آن‌که پژوهش علمی، کاری کاملاً اجتماعی است - چنانکه بعضی از نقدهای جامعه‌شناختی ادعا می‌کنند - دلالت نمی‌کند (Martin, 2013: 25). اکنون ما دریافته‌ایم که واقعیت مطلق اثبات‌شدنی، غیرقابل دسترس است. اما هیچ دانشمندی نیز قصد چنان چیزی نکرده است. با قرار دادن پایه‌ی نظریاتمان براساس دیدگاه علمی، ما قادر خواهیم بود که به واقعیت امور نزدیک‌تر شویم (Popper, 1994). فرایندگرایان نمی‌توانند که براساس نظری خود نقض‌گر و بر پایه‌ی این آبراستقراء^۹ که به دلیل اثبات شدن نادرست بودن بعضی از نظریات علمی سابقاً درست فرض شده، علم مورد تأیید زمان حاضر نیز بی‌تردید، نادرست، ناقص و بر پایه‌ی شواهد اشتباه است (Norris, 2010: 280-290)، بدبینانه همه‌ی موفقیت‌های استدلال علمی را رد کرده و ادعا کنند که تمامی آن داوری‌ها متعصبانه و بنابراین مملو از سیاست‌های مألوف، هنجارها و ارزش‌های اجتماعی جامعه‌ی نویسنده بوده و نظر دگماتیک هادر را جایگزین کنند که 'طرفداری و تفسیر متزلزل در دل باستان‌شناسی قرار داشته، به طوری که این اساساً نادرست است که یک نظریه عقیده را در قیاس با دیگر عقاید، تحمیل کرد' (نقل شده در: Bonde & Houston, 2013: 2-3). این اندیشه بر این دلالت می‌کند که همه‌ی افرادی که گذشته را مطالعه می‌کنند از سطحی

یکسان از اطلاعات، مهارت، استعداد و بینش برخوردارند و هر داستان یا تصویر ارائه شده، به دلیل ارزشش برای فرد ارائه‌دهنده‌ی آن، به اندازه‌ی دیگری مناسب است (idem; Bintliff, 2000: 163). شگفت آن‌که به نظر می‌رسد که چنین گرایشی بر اثر برآمدن گرایش اصالت فردیت تفکر^۱ به وجود آمده که نتیجه‌ی ناخواسته‌ی معرفی تئوری گیدنز و تأکیدش بر عاملیت در برابر ساختار است (Mizoguchi, 2000; Barrett & Fewster, 2000). مهم‌ترین مشکل این تصورات آن است که آن‌ها هیچ اهمیتی به مفهوم پیشرفت دانش ما از گذشته نداده و ارتباطی با دانش جدید ندارند^۲. طبق نگرش فرایندگرایی، تفسیرها از یافته‌های باستانی در بستری ویژه انجام می‌گیرد، اما این کار بدون هیچ تلاشی برای رفع اشکال منتج از آن، یعنی مشخص کردن روشن بودن و مشروعیت ارتباط این نظرات در دید مشاهده‌گری متفاوت که در پی تفسیر همان مجموعه یافته‌ها از همان بستر است، انجام می‌شود (Renfrew, 2001: 123; Binford, 2001: 207). افزون بر این، اگر درک و فهم چیزها کاملاً نسبی و وابسته به درک شخصی باشد، قضاوت اخلاقی دشوار خواهد بود. اگر براساس چنان نگاه پست‌مدرنی، این ادعا مطرح شود که هر چه که دیگر افراد می‌گویند مفهومی یکسان دارد، دیگر دلیل‌چندانی برای گوش کردن نخواهد بود (Magnusson Staaf, 2000: 138) و اگر ما به‌عنوان باستان‌شناس، وظیفه‌ی خود برای پیشبرد شناخت گذشته را تأیید نکنیم، دیگر دلیلی برای ادامه‌ی کارمان نخواهد بود (Bintliff, 2004: 399). همه‌ی این فرضیات قابلیت ایجاد نتایجی فاجعه‌بار برای رشته را دارند.

بحثی مرکزی که چگونگی گرایش دو جنبش اصلی در باستان‌شناسی نسبت به گذشته را از هم جدا می‌کند در اهمیت فرد در خلق شواهد باستان‌شناختی نهفته است (Ibid: 174). تذکر این نکته مهم است که چیزی که ما مشاهده می‌کنیم غالباً نه نشان‌دهنده‌ی خصوصیات فردی و ویژگی‌های دیدگاه او، بلکه نتیجه‌ی کار مشترک افراد با روند یکسانی است که فرآورده‌ی اجتماعی فرهنگی خاص با سنت‌هایی ویژه است (Binford, 2013: 12). برخلاف چیزی که فرایندگرایان دائماً درباره‌اش شکایت دارند، عمل اختیاری افراد هیچ‌گاه در نگاه فرایندگرایان نادیده گرفته نشده است؛ بلکه از آن‌جا که عمل فردی، توضیح‌دهنده‌ی روندهای تاریخی بلندمدت نیست، پیشنهاد داده شده که اعمال انسانی می‌توانند به‌عنوان نشانه‌هایی برای دیگر عوامل اصلی توضیح‌داده شوند و بحث شده که اعمال اختیاری، عوامل اصلی پشت تاریخ و تغییر و تداوم فرهنگ‌ها نیستند (Binford, 1989: 19-20). در پی برگزیدن اصول گرایش علمی، برای پُرثمر بودن، چارچوب پژوهشی بایستی بر پایه‌ی تجربه‌گرایی^۳ و برای ممکن شدن تمایز توضیح مناسب‌تر، روش پژوهش باید قابل محاسبه و قابل سنجش^۴ بر حسب جهان تجربی باشد (Ibid: 34-39). تحلیل فضا از نگاه تجربی چنان‌که از تجربه‌ی چیزها در جهان بیرونی حاصل می‌شود، از سوی رویکرد فرایندگرا - مطابق با ایده‌های کانت و هایدگر (Livio, 2009: 5) - نقد شده است. نگاه پدیدارشناسانه، چشم‌انداز^۴ را به‌عنوان شبکه‌ای از مکان‌ها و یک میانجی تعریف می‌کند که از طریق آن، مکان‌ها به صورت اجتماعی ساخته و معنادار

شده‌اند (McFadyn, 2008: 307). طرفداران این نظر مدعی هستند که چشم‌انداز را بدون فرضیه، برانگاشت و پرسش - به قول خودشان، بدون تعصب - مطالعه کرده، آن‌را تنها با وارد شدن به چشم‌انداز و متأثر شدن ادراک فهمیشان از آن می‌شناسند؛ علاوه بر این، پدیدارشناسان هدفشان را مهیا کردن توصیفی غنی قرار می‌دهند که به همکاران امکان فهم چشم‌انداز از طریق وساطت بافتی استعاریشان را می‌دهد (Tilley, 2008: 271). اما در این جا بایستی متذکر شد که در روند انسان شدن، مکانیزم‌های تطبیقی تطور یافته‌اند که انعکاس‌دهنده‌ی مهم‌ترین چشم‌اندازها در تاریخ فرگشت انسانی هستند و آن چشم‌اندازها شامل آفریقایی پارینه‌سنگی نیز می‌شوند. از این رو، تجزیه و تحلیل ذهنیت جوامع، تنها برپایه‌ی بستری که پژوهشگر مطالعه می‌کند، آن چنان‌که پدیدارشناسان می‌پندارند، امکان‌پذیر نیست؛ هر چند که آن‌ها هر گونه فرضیه‌ای را انکار می‌کنند (Maschner & Marler, 2008). «فکری حسن» پس از روبه‌رو شدن با گرایش ساجکتیو در مطالعات چشم‌انداز (Tilley, 2008)، در دفاع از سنجش قابل محاسبه اشاره می‌کند که: «اهمیتی ندارد که چقدر باران و نگوک با آن هیروشیگی متفاوت است، خصوصیات فیزیکی باران، نقش آن در حمایت از زندگی، باعث فرسایش خاک شدن آن و قابلیت اسیدی شدنش به وسیله‌ی آلاینده‌ها در ژاپن، چین و هلند یکسان هستند» (Hassan, 2004: 319). او در مخالفت با دیدگاه نسبی‌گرایانه ادامه می‌دهد که: «تصورها از واقعیت به شکلی گزینشی توسط اشخاص آگاه متعامل ساخته می‌شوند. واقع‌گرایی عقلی ما نیازی به این‌که تصویری دقیق از جهان باشد، ندارد، اما اگر تصورات ما از واقعیت با جهان تطابق نداشت، نمی‌توانستیم به‌عنوان یک گونه به بقا ادامه دهیم» (Ibid, 320). تعمیم‌دهی^{۱۵} یکی از مهم‌ترین اهداف فرایندگرایان در انجام پژوهش است. هدف تعمیم‌دهی خود، دستیابی به نتیجه‌ای از قوانین کلی برای پیشبرد دانش و در نهایت مشارکت در مسائل حوزه‌ی عمومی جامعه است؛ به‌عنوان مثال، ما می‌توانیم از باستان‌شناسان محیطی و چشم‌انداز با توجه به میدان دید آن‌ها که به شکلی استثنایی در افق‌های زمانی/مکانی ژرف است، انتظار داشته باشیم که بر سر میز مباحث داغ روز در حوزه‌ی عمومی، همچون فرایندهای بلندمدت اعمال مخرب محیط زیست و آب‌وهوا، به‌عنوان نمونه گرم شدن هوای زمین که فرایندی است که با آغاز کشاورزی شروع شد، دارای پیشنهادهایی عملی و جهت‌دهنده باشند. بنابراین، تعمیم‌دهی و تحقیقات برپایه‌ی مدل مکتب فرایندگرا کاربردی است. در این ارتباط، با ماندن در مقیاسی که تعمیم دادن در آن امکان‌پذیر است (Binford, 2013: 12)؛ ما، باستان‌شناسان می‌توانیم امیدوار باشیم که دارای موقعیتی فعال در جامعه شویم. این ایده درست در برابر وسواس فرایند منحصربه‌فرد بودن است که نه تنها برخلاف واقعیت‌های مالی انجام پژوهش باستان‌شناختی است؛ بلکه از تبدیل شدن این رشته به علمی که منبع دانش کلی، فرای توصیفات بی‌معنای مجزا از هم است نیز جلوگیری می‌کند (Pollard, 2004, Bintliff, 2004: xxii-). «هیچ چیزی که تحت مطالعه‌ی علمی قرار می‌گیرد، منحصربه‌فرد نیست. بدون مقایسه، هیچ تجسس و هیچ دانشی نخواهد بود» (Kowalewsky, 2008).

245). «هرگونه بها دادن به جزئیات، بدون فهم فرایندهای کلی که آن جزئیات در برابرش شکل گرفته‌اند، بی‌معنا خواهد بود» (Johnson, 2007: 140).

مادیت فرهنگی^{۱۶} ایده‌ای مهم در رویکرد فرایندگراست که در تلاش برای علمی ماندن اخذ شده است. براساس این مفهوم، دست‌ساخته‌ها تنها ماده‌ی باستان‌شناختی بوده و سه بُعد شکل، فضا و بُعد مرتبط زمانی، برای مطالعه‌ی آن‌ها مشخص می‌شود. مطابق با این ایده، جهان مادی و محیط خارجی مهم‌تر از جهان ذهنی در فهم فرهنگ انسانی است. این تأکید بر چیزها - دست‌ساخته‌ها - توسط رنفرو، تحت این عنوان که باستان‌شناسی نباید چندان وابسته به آن‌ها باشد، مورد نقد قرار گرفته است (Renfrew, 2001: 125-26). اما زبان اشیاء^{۱۷} علم، به‌عنوان زبان مناسب توصیف اشیاء در اندیشه‌ی ویتگنشتاین (Wittgenstein, 1922)، بنیانی استوار برای پژوهش باستان‌شناختی است که آن را مجهز به ابزارهای روش‌شناختی مناسب و داوری معتبر برای قضاوت گزاره‌هایش می‌کند. باید گفت که حتی موفقیت‌های اخیر تحلیل‌های فضایی بین/فرا سائیتی^{۱۸} باستان‌شناسی چشم‌انداز (Wilkinson, 1982; 1989; 2000: 226-228; Richards, 2008: 551-552) نباید به‌عنوان نتایج دیدگاهی جایگزین برای مادیت فرهنگی پنداشته شود (Anshuetz et al., 2001: 172)؛ چراکه پایه‌ی پژوهشی همه‌ی این تحقیق‌ها براساس مشاهدات نشانه‌های فرهنگ مادی نهاده شده است. در غیر این صورت، هیچ بنیان معتبری برای چنان تحلیل‌هایی وجود نداشت.

دیگر عامل مورد نظر فرایندگرایان، داشتن پرسش‌های روشن و مسئله‌محور بودن^{۱۹} در پژوهش است که برآیند مستقیم اخذ‌گرایی علمی در طراحی پژوهش است. افزون بر این، هم‌چنان که در بالا اشاره شد، فرایند فرهنگی^{۲۰}، دیگر نقطه‌ی کانونی این دیدگاه است که براساس آن جریان‌ها و فرایندهای بلندمدت، مهم‌تر از رُخ‌دادهای کوتاه‌مدت پنداشته می‌شوند^{۲۱}. باستان‌شناسان با استفاده از عمق زمانی ژرف دیدگاهشان، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در توضیح فرایندهای تغییر فرهنگی را رقم می‌زنند (Anshuetz et al., 2001: 187-88). توصیف در مقیاس کوچک و به‌کار بردن مجموعه اصطلاحات علوم اجتماعی پیش‌فرض‌های مطالعه‌ی فرایندهای رفتاری بلندمدت در مقیاس کلان نیستند. هم‌چنان که دیدگاهی مدل‌محور با چارچوبی تجربی وابسته به طبقه‌بندی‌های توصیفی علوم اجتماعی نبوده، بلکه مکمل آنان است (Fletcher, 1986: 77).

تکامل فرهنگی و نگرش کاربردی^{۲۲} در تئوری سیستم‌های عام برای مطالعه‌ی فرهنگ‌ها، دو مفهوم مهم دیگر در باستان‌شناسی نو هستند که به‌ترتیب وام‌گرفته از بوم‌شناسی و انسان‌شناسی هستند. این ایده‌ها به‌طور گسترده‌ای مورد نقد واقع شده‌اند، چنان‌که امروزه نسبت به گذشته، از اقبال کمتری در بین فرایندگرایان برخوردارند (Johnson, 1999: 22-26). با این وجود، این نقد تریگرب‌ی ربط به نظر می‌رسد که: «نگرش سیستمی بیشتر از توضیح، به توصیف تغییر می‌پردازد» (Trigger, 1989: 308)؛ چراکه «دریافتن ماهیت و معنای تغییر از طریق مواد باستان‌شناختی تقریباً غیرممکن است. فرایند تغییر مسیری است که ما می‌توانیم

تعقیب کنیم» (Martin, 2013: 130). مکتب کاربردگرایی در اندیشه‌ی سیستمی به صورت این گزاره تعریف شده که فرهنگ‌ها همچون ارگانیزم‌هایی هستند، پس جزء براساس کاربردش در ارتباط با کل توضیح داده می‌شود. مطابق با این ایده است که بینفورد فرهنگ را به عنوان 'ابزار تطابق انسانی برون بدن'^{۲۳}، با توجه به تفاوت انسان‌ها در مقایسه با دیگر حیوانات در سازگاری با محیط در خارج از بدنشان، تعریف کرده است (Johnson, 1999). دیدگاه فرایندگرا، با تمایل بیشتر به انسان‌شناختی بودن، در تقابل با فهم تغییر فرهنگی در دیدگاه تاریخ فرهنگی در شکل‌های گسترش، مهاجرت و تأثیرگذاری (Binford, 1964)، به توضیح آن در درون یک نظام اجتماعی فعال می‌پردازد (Johnson, 2007: 127).

تشخیص تنوع^{۲۴} یکی دیگر از مهم‌ترین اهداف فرایندگرایی است. این مفهوم در تقابل با تمایل باستان‌شناسی سنتی در مطالعه‌ی بزرگترین باستان‌گاه‌ها، جالب‌ترین دست‌ساخته‌ها و فرو نهادن دیگر موارد کوچک، ساده و کمتر زیباست. مطابق با اندیشه‌ی سیستمی، فرایندگرایان معتقدند که برای شناخت یک فرهنگ، باید کل مجموعه با تمامی اجزای آن مورد بررسی قرار گیرد؛ بنابراین، آن‌ها خود را متعهد به مطالعه‌ی همه‌ی دست‌ساخته‌ها، بدون هیچ جانبداری زیباشناختی می‌دانند. به عنوان نتیجه، امروزه می‌بینیم که بررسی باستان‌شناختی، اعتبار بسیار بیشتری از چیزی که در دوران نگاه تاریخ فرهنگی داشت، برخوردار شده است (Binford, 1964; Adams, 1965, 1981; Adams and Nissen, 1972; Alizadeh and Gremliza, 1992; Kowalewski, 2008; Tartaron, 2003; Wilkinson, 2000; Hopper and Wilkinson, 2013). بدین ترتیب، مطالعه‌ی ساختارهای اجتماعی-اقتصادی، توزیع فضایی فعالیت‌های روستایی، وضعیت شیوه‌های معیشتی کشاورزی/دامداری و جریان‌های بلندمدت در مقیاس جغرافیایی کلان امکان‌پذیر شده است (Banning, 2002: 10-11).

در مواجهه با مشکل تفسیر، بینفورد از سرمایه‌گذاری محتاطانه در پژوهش میان‌رتبه به عنوان پایه‌ی رشد باستان‌شناسی حمایت می‌کند (Binford, 1977: 1981). پژوهش میان‌رتبه به عنوان ابزاری برای توسعه‌ی منبع و اصول تفسیری تفکر مستقل و گسترش دانش ما از پدیده‌ی تحت تفسیر، پیشنهاد داده شده است. تجسس تنها در زمینه‌ی استقلال فکری بین ابزار ما برای توضیح انجام‌پذیر است (Ibid, 1989: 20-23) و «بینفورد در اشاره به این‌که موفقیت یا شکست باستان‌شناسی به عنوان یک 'علم' بسته به گسترش موفقیت‌آمیز نظریه‌ی میان‌رتبه نهفته، کاملاً دقیق است. اگر با استفاده از گزاره‌های میان‌رتبه، به طور مطمئنی حال ایستار را به گذشته‌ی پویا پیوند دهیم، خواهیم توانست که استدلال باستان‌شناختی را از زمینه‌ی اجتماعی و سیاسی‌اش جدا کنیم» (Johnson, 1999: 59). فرانک هول، با استفاده از داده‌های قوم‌باستان‌شناختی، دانش یک چوپان/کارگر بومی را در جهت تشخیص کاربری ساختارهای پیش‌تاریخی تپه‌ی تولایی و متعاقباً شیوه‌ی معیشتی مردمانی که در این مکان در حدود ۶۰۰۰ ق.م. زیسته‌اند، به کار گرفته است (Hole, 1978: 137; 1979). او دانش محلی و بستر ویژه‌ی باستان‌گاه را در تفسیر

خویش لحاظ کرده که این نکته خود ضامن استقرایی محکم و رد انتقادهای فرا فرایندگرایانه در خصوص تفسیرهای جانبدارانه و مطابق با دیدگاه مدرن غربی است. مطالعه‌ی فرایندهای شکل‌گیری^{۲۵}، دیگر موضوع با اهمیت در تحقیقات فرایندگرایان است که «در ساخت تئوری میان‌رتبه و شکل‌دهی استنتاج‌های رفتاری و باستان‌شناختی معنادار، نقشی بنیادین دارد. فرایندهای شکل‌گیری با اطلاع دادن از چگونگی شکل‌گیری شواهد باستان‌شناختی، برای شناخت تعامل‌های افراد و مواد، حیاتی هستند» (Heilen et al., 2008: 602).

اخیراً بعضی از پژوهشگرانی که نسبت به دیدگاه هر دو گروه باستان‌شناسان فرایند و فرا فرایندگرا منتقدند، تلاش کرده‌اند که دیدگاه‌های نظری تازه‌ای را برای باستان‌شناسی پایه‌ریزی کنند. گروهی از آن‌ها تئوری‌های تلفیقی که مفاهیمشان از بین ایده‌های جنبش‌های فرایند و فرا فرایندگرا گزینش شده را مطرح می‌کنند (Bintliff, 2000; 2004; Holtorf & Karlson, 2000; Magnusson Staaf, 2000;) (Anshuetz et al., 2001). محققانی دیگر هستند که در عین حال که اساساً اندیشه‌ی مدرن را رد می‌کنند، با این وجود مدعی هستند که رویکردی کاملاً متفاوت از آن فرا فرایندگرایان دارند. از این بین، باستان‌شناسی متقارن^{۲۶} (Shanks, 2007)، تئوری که از فهمی نو از فلسفه‌ی برونو لاتور^{۲۷} استخراج شده (Martin, 2013)، قابل توجه است. مطابق با این دیدگاه، دوگانگی‌های گذشته-حال، طبیعت-اجتماع، فاعل-مفعول و علم-مذهب/دانش بومی تقسیم‌بندی‌هایی کاذب براساس راه و روش تفکر غربی هستند که به وسیله‌ی پست‌مدرنیسم جاودانه گشته‌اند. همین‌طور، براساس این دیدگاه، کاهش هر چیز به یک بخش از این جفت‌ها، موجب دیده شدن آن به شکل تک‌بافتی^{۲۸}؛ به‌عنوان نمونه آن‌که یک پدیده کاملاً فرهنگی یا طبیعی است، دیده شود، درحالی‌که در اصل شبکه‌ای متعامل از هر دو بخش است (Witmore, 2007; Webmoor, 2007; Martin, 2013; Clark & Scheiber, 2008;) (7; Johnson, 2007: 4; Strang, 2008: 53; Smith, 2013). چنین ادعایی مسائلی را به بار می‌آورد: نخست آن‌که ما بایستی با عواقب آن و سؤالات هستی‌شناختی، شناخت‌شناختی و روش‌شناختی مهم متعاقب روبه‌رو شویم که تا کجا می‌توان در این مسیر پیش‌رفت؟ آیا بایستی به علوم دقیقه و اجتماعی به یک چشم نگاه شود و پژوهش در همه‌ی آن رشته‌ها - با تمام تفاوت‌هایشان - با روشی یکسان انجام گیرد؟ دیگر مشکل زمانی به وجود می‌آید که آن‌ها اشاره می‌کنند که بایستی دانش گذشته/بومی را دقیقاً همان‌طور که در ذهن مردمان بومی است، بدون هرگونه جدایی و تناقض بین گونه‌های متفاوت دانش (مذهب، علم و فلسفه) دید. تعجب‌انگیز آن‌که پس از همه‌ی شکایت‌های پست‌مدرن‌ها از نادیده گرفته شدن فرد در باستان‌شناسی فرایندی، به ما گفته می‌شود که بایستی به شکلی یکسان با 'مردمان بومی' روبه‌رو شد - بدون قائل شدن تفاوت احتمالی در روش تفکر آنان، که به معنای آن است که نه تنها این پژوهشگران فردگرایی را فراموش کرده‌اند، بلکه آنان تفاوت‌های فرهنگی موجود میان جوامع گوناگون در افق‌های زمانی - مکانی مختلف را نیز دست‌کم گرفته‌اند. گذشته از این، بایستی یادآوری کرد که

نگرش علمی منحصراً متعلق به جوامع دوران مدرن نبوده و ریشه‌های آن احتمالاً به جهان متأخر باستان بازمی‌گردد. چیزی که از ایران قرون وسطی و اواخر باستان می‌دانیم، نمونه‌ای روشن‌کننده از این نکته است. این جا، در قرون میانه با جدایی میان فلسفه و کلام (خداشناسی اسلامی) و فقه (حقوق الهی اسلامی) روبه‌رو هستیم که دو تایی آخر این دانش‌ها، ماهیتی مذهبی دارند. همین‌طور می‌توان ملاحظه کرد که ابن‌سینا در حدود ۱۰۰۰ م.، زمینه‌ی نظری متفاوتی را برای کتاب‌های یادمانیش، یعنی قانون (Ibn Sīnā, 1991) در پزشکی و شفا (Ibn Sīnā, 1994) در فلسفه و علم - با بخشی به نام البرهان در فلسفه‌ی علم - در نظر می‌گیرد. شواهدی از موقعیت علم در دوره‌ی ساسانی نیز در دست است. در دوره‌ی شاپور اول (۷۲-۲۴۰ م.)، آکادمی پزشکی منحصربه‌فردی در گندی‌شاپور تأسیس می‌شود که تا سال ۸۶۹ م. نیز بر پا بوده است (Potts, 2016: 417; Christensen, 2014: 302). اطلاعات دیگری نیز از انتشار دانش یونانی در شاهنشاهی ساسانی، به‌ویژه با ترجمه‌های مسیحیان یونانی و سوری از متونی که مطابق با کتاب چهارم دینکرد، درباره‌ی رشته‌های پزشکی، نجوم و منطق بوده و از هند، یونان و رُم به دست آمده بوده‌اند، در اختیار است (Daryae, 2009: 53; Christensen, 1939: 112; Gignoux, 2014). هم‌چنین شواهد وجود خطی به نام شکسته - گشته دبیره - هست که مخصوص نوشتن متون قانونی و نوشته‌های درخصوص پزشکی و فلسفه بوده است (Daryae, 2009: 53). همه‌ی این موارد نشانه‌هایی از آن هستند که این مردم نه تنها قادر به تمیز علم از دیگرانواع دانش بوده‌اند، بلکه رشته‌های گوناگون علمی را نیز جدا و متفاوت از یکدیگر می‌دانسته‌اند.

اساس شناخت‌شناختی باستان‌شناسی بر ابطال‌گرایی پیچیده

ما از مشکلات رویکرد فرایندگرایی آگاه هستیم. همه‌ی نقدها بر نگرش اثبات‌گرایانه، زمانی که به هدف‌گذاری برای دستیابی به واقعیت واحد از طریق مشاهدات و گرفتن استقراء به‌عنوان پایه‌ی استنتاج‌ها می‌رسد، درباره‌ی فرایندگرایی صادق هستند (Chalmers, 1999: 49-53; Johnson, 1999: 39-40; Martínón-Torres & Killick, 2015: 2). افزون بر آن، نگرش تکاملی، هنگامی که به ارائه‌ی تبیین‌های تک‌خطی برای فرایندهای فرهنگی می‌انجامد، دارای اشکال است. هم‌چنین چنان‌که اشاره شد، انتقادات گسترده از اشکال سنتی مکتب کاربردگرایی در اندیشه‌ی سیستمی، عمومیت آن را از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ م. بسیار کاهش داده است (Johnson, 1999: 79).

ولی ترس از حشره‌ای کوچک نباید ما را به‌سوی پناه بردن به قفس شیرها بکشاند! روبه‌رو شدن با مشکلات رویکرد فرایندگراییانه - چنانکه این اتفاق دیر یا زود در جریان شکل‌گرفتن شکل نهایی هر تئوری رخ می‌دهد^{۲۹} - به این معنا نیست که آن دیدگاه باید رها شده و به دنبال چیزی در تخالف با آن گشت. این نگاه افراطی ریشه در نگرش پست‌مدرن تامس کوهن در فلسفه‌ی علم، انقلاب در پارادایم‌ها (Kuhn, 2012)، دارد که تاریخ علم را همچون شماری از دوران جداگانه

با پارادایم‌های متفاوت ویژه‌ی هر دوره می‌داند که پس از خلقشان، به وسیله‌ی تئوری‌های پسینی که هیچ‌گونه ارتباطی با موارد پیشین ندارند، منسوخ می‌شوند، جایگزینی‌های پادارایمی^{۳۰} (Ibid: 96-103). اما این تصویری صادق از تاریخ علم نیست. درواقع اساس دانش کنونی برپایه‌های دانش گذشته و موفقیت‌های دانشمندان و فیلسوفان گوناگون دوران مختلف نهاده شده است (Weinberg, 1998).

فرا‌یندگرایان، باستان‌شناسی نو را به‌عنوان جنبه‌ای از استعمارطلبی آمریکایی دهه‌ی ۱۹۶۰ م. بدون هیچ‌گونه ارزش ذاتی تصویر می‌کنند (Shennan, 2004: 3). اما این استنتاجی خود نقض‌گر است. دیوید هاروی، نشان داده است که جنبش پست‌مدرنیسم، اساساً انعکاس پیش‌بینی‌نشده‌ی ویژگی‌ها و فعالیت‌های سرمایه‌داری متأخر است. همان‌گونه که انتظار می‌رود، مشغولیت‌های اخیر در حوزه‌های نظری‌تر باستان‌شناسی، در تطابق با متأخرترین جریان‌های اجتماعی و در عصری که نقش زنان و بازسازی سنت فرهنگی غربی به سمت چندفرهنگی مورد توجه قرار گرفته، به‌عنوان نمونه بر جنسیت، هویت فرهنگی و فردگرایی تمرکز داشته است (Bintliff, 2004: 397-398). باستان‌شناسی فرا‌یندگی، به سادگی در حال تبدیل پژوهش باستان‌شناسی از فعالیتی علمی به‌شکلی از ادبیات نقلی و داستان‌سرایی با پتانسیلی بالا برای تفسیر شخصی است. مثالی از چنین حرکتی را می‌توان در فرهنگ‌گرایی تندروانه‌ی^{۳۱} نگرش پدیدارشناختی به باستان‌شناسی چشم‌انداز ملاحظه کرد که نتایجش تبیین‌هایی بر مبنای نظرات شخصی، گاه برپایه‌ی ملاحظات بنیادین نادرست^{۳۲} است.

با اخذ شرح «کارل پوپر» از علم، به‌عنوان یک بنیان نظری، خواهیم توانست که به دآوری نتایج تبیین‌های گوناگون از مواد باستان‌شناختی، براساس ابطال‌پذیری و قابلیت‌های آن‌ها در پیشبرد شناخت ما از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، بنشینیم. متعاقباً، در خواهیم یافت که بعضی تفاسیر نسبی‌گرایانه‌ی پست‌مدرن ارزش چندانی نه در قلمروی علم، که شاید در قلمروی ادبیات داشته باشند. پژوهشگرانی که چنان مطالعاتی را انجام می‌دهند، اعتراف کرده‌اند که از باستان‌شناسی انتظار دستیابی به نتایجی فرای تأثیرات اجتماعی-سیاسی زمانه را ندارند. اما تا زمانی که آن‌ها اهمیتی به پیشرفت دانش ندهند، از انجام تحقیقات کاربردی به‌دور هستند. با توجه به این نکته، پیشنهاد می‌شود که از ابطال‌گرایی پوپر در فلسفه‌ی علم (Popper, 2002a)، به‌عنوان دیدگاهی راهنما برای طراحی بنیان نظری پژوهش‌ها بهره گرفته شود. این شرح می‌تواند راه مناسب برای روبه‌رو شدن با وضعیت فعلی تئوری باستان‌شناسی را ضمانت کند^{۳۳}. ابطال‌گرایی، براساس رویکردی واقع‌گرایانه در شناخت‌شناسی، مفهوم پیوستگی میان تئوری‌های گوناگون را می‌رساند (Norris, 2010: 281-83). مطابق با این شرح از علم، هر تئوری بایستی چالشی برای تئوری پیشین باشد. چنان‌که در عین حال که دارای توانایی‌هایی در رسیدن به موفقیت‌های آن است، با نشان دادن نقص‌های تئوری پیشین، سعی در ابطال کردنش داشته

باشد؛ بنابراین، می‌توان از هر علم بالغ توسعه یافته‌ای انتظار داشت که روزبه‌روز به دانشی بهتر که در هماهنگی بیشتر با وضعیت امور در جهان واقعی است، نزدیک‌تر شود. در این ارتباط ما ابطال‌گرایی پیچیده^{۳۴} را که براساس آن درجه‌ی نسبی قابلیت ابطال‌پذیری مورد توجه قرار می‌گیرد، را بر می‌گزینیم. این دیدگاه در مقایسه با ابطال‌گرایی ساده^{۳۵}، تصویری پویاتر از علم را ارائه می‌کند که مطابق با آن، ابطال حدس‌های محتاطانه‌ای که فاقد ادعاهای ریسکی هستند و تأیید حدس‌های شجاعانه‌ای که قابلیت ابطال بالایی دارند از اهمیت بالایی در جهت پیشبرد علم برخوردارند. افزون بر این، در این دیدگاه هر گونه اصلاح موضعی^{۳۶} تئوری‌ها غیرقابل قبول بوده و در برابر، اصلاحاتی که تئوری را ابطال‌پذیرتر و در نتیجه آگاه‌کننده‌تر می‌سازند، حمایت می‌شوند (Chalmers, 1999: 74-86). گذشته از همه‌ی این ملاحظات مفید در جهت پیشرفت علم، اصول ابطال‌گرایی در اخذ فرضیه‌ها و پیش‌بینی‌های جسورانه و نوآورانه و استفاده از منطق قیاسی (Popper, 2002c) از قابلیت‌ی بالا در جهت مهیا کردن چارچوبی مناسب برای باستان‌شناسان در راه شکل‌دهی یک بنیان نظری استوار و معتبر برای تحقیقاتشان برخوردار است. هم‌چنین این تقریر، عملی و سازگار با نگرش علمی و محدودیت به جهان مادی در رشته‌ی باستان‌شناسی است. بدین ترتیب، زمینه‌ی نظری تئوری‌ها می‌تواند بدون گرفتار شدن در دام‌های 'واقعیت پیرو مد و وابسته به موقعیت نسبی‌گرایی پست مدرن و یگانه واقعیت مطلق‌گرایی پوزیتیویستی' پایه‌ریزی شود.

رویکرد متفاوت ابطال‌گرایی نسبت به اثبات‌گرایی استقرایی در ارتباط با راه مناسب طراحی پژوهش، مشخص است. شرح ابطال‌گرایی از 'تأیید' کاملاً متفاوت است. مشاهدات بی‌شمار در جهت تأیید تئوری‌ها، نقشی بسیار با اهمیت در دید استقرایی بازی می‌کند. درحالی‌که مطابق با نگاه ابطال‌گرایان، امکان تأیید تئوری‌ها به‌عنوان صحیح یا احتمالاً صحیح انکار شده، اما در فرایندی منظم و روبه‌جلو، تئوری ابطال‌شده با نظریه‌ای جدید جایگزین می‌شود که سازگاری بیشتری با طبیعت واقعی امور در جهان بیرونی را نشان می‌دهد. در این نگاه اخیر، تأیید تئوری‌های جدید تا آن‌جا اهمیت دارد که مدرکی دال بر این‌که نظریه‌ی جدید پیشرفتی نسبت به موارد پیشینی است که جایگزینشان شده را ارائه می‌کند (Chalmers, 1999: 83). این نتیجه‌ی رویکرد متفاوت نسبت به ارتباط میان شواهد قابل مشاهده و بنیان نظری در دو تقریر متفاوت از علم است. در مکتب استقرایی، تئوری‌ها براساس شواهد عینی پایه‌گذاری می‌شوند، اما در دیدگاه ابطال‌گرایانه، تئوری مقدم بر مشاهدات بوده و علم با مسائل شروع می‌شود، نه با مشاهدات قطعی (Ibid: 70).

باستان‌شناسان نو با اختیار کردن مدل HDN^{۳۷} (فرضیه‌محور-استقرایی-قانونی) برای آزمون، به‌روشنی قابل شناسایی با اثبات‌گرایی هستند (Johnson, 1999: 39-40). آنان تحت تأثیر فیلسوفان نو اثبات‌گرایی علم، یعنی ارنست ناگل، رودلف کارنپ و به‌ویژه کارل همپل و نسخه‌ی قانون‌محور-استقرایی‌اش از

اثبات‌گرایی قرار داشته‌اند (Martinón-Torres & Killick, 2015: 2). هم‌چنان‌که در بالا اشاره شد، چنان نگرشی موفقیت‌های بسیاری را برای باستان‌شناسی به ارمغان آورده، اما در عین حال دارای مشکلاتی نیز هست. دیدگاهی که ما برای پژوهش باستان‌شناختی پیشنهاد می‌دهیم، نسخه‌ای تطبیق داده شده از ابطال‌گرایی پیچیده است که برای هماهنگی با شناخت‌شناسی باستان‌شناسی و ویژگی‌های خاص طبیعت ناقص مواد باستان‌شناختی طراحی شده است؛ بنابراین، پس از پایه‌گذاری بنیان تئوری براساس اصول ذکر شده در بالا، مطابق با شرح پوپری فلسفه‌ی علم، محققان با اتخاذ رویکرد عقل‌گرایی انتقادی و بهره‌گیری از قیاس، تلاش می‌کنند که نقص‌های فرضیه‌ها را در جهت رد تئوری‌ها یافته و جایگزینی معتبرتر و ابطال‌شدنی‌تر را بیابند. ابطال یک تئوری از طریق بررسی شواهد در دسترس - در این جا، مواد باستانی - ممکن خواهد بود. در نتیجه، متوذهای تحت استفاده بایستی در سازگاری با این شواهد باشد. طبیعت مواد باستانی مطابق با روش‌شناسی است که برپایه‌ی مفاهیم رویکرد علمی، تجربه‌گرایی، ماده‌گرایی فرهنگی، محاسبه‌پذیری، و استقلال ابزار سنجش از ابزار گردآوری مواد است که پیش‌تر مورد نظر فرایندگرایان قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب، به‌عنوان نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر از تلاش برای سازگاری با محدودیت‌های روش‌شناختی، در گام دوم طراحی پژوهش باستان‌شناختی، روش‌شناسی باید مطابق با ایده‌های فرایندگرایی باشد. از این رو، در رویکرد جدید از مشاهدات - مطالعه کردن بقایای باستانی، یافتن نمونه‌های قابل قیاس در افق‌های زمانی - مکانی براساس مقایسه و قابلیت‌های تئوری میان‌رتبه، استفاده می‌شود. اما، این کار در زمینه‌ای غیر اثبات‌گرایانه که در جهت ابطال تئوری‌ها و فارغ از مدل‌های HDN و تئوری‌های برآمده از استقرای بی‌شمار است، انجام می‌گیرد. این رویکرد، تئوری‌ها را قوانینی ابدی از واقعیت واحد مطلق نمی‌شمارد. افزون بر این، با مورد توجه قرار گرفتن جنبه‌ی ابداعی فرضیه‌ها در برابر پس‌زمینه‌ی دانش زمان آن‌ها، اهمیت تأیید به‌طور قابل توجهی وابسته به بستر تاریخی می‌شود؛ بنابراین، این رویکرد، بینشی بسیار معتدل‌تر از علم که در آن مفهوم پیشرفت علم دارای جایگاهی استثنائی است را ارائه می‌دهد.

نتیجه‌گیری

فرایندگرایی با ریشه‌های اثبات‌گرایانه‌اش دارای مشکلات نظری بنیادین است. اما فرایندگرایی نیز جایگزین مناسبی برای آن نیست. هم‌چنان‌که در بالا اشاره شد، دیدگاه اخیر، با شناخت‌شناسی نسبی‌گرا و غیرواقع‌گرایانه براساس الهام گرفتن مفاهیم از علوم اجتماعی - که دارای تفاوت‌های مهمی در اساس نظریشان با باستان‌شناسی هستند، باستان‌شناسی را از چاله‌ی اثبات‌گرایی به چاه بی‌منتهای نسبی‌گرایی و از رشته‌ای علمی به رشته‌ای فاقد بنیانی مشروع برای سنجش فرضیه‌ها و بدون پتانسیلی که نویدبخش دستیابی به شناختی بهتر از گذشته باشد، هدایت می‌کند.

چنان‌که پوپر هشدار داده، بایستی در مواجهه با مدهای روشنفکرانه در علوم محتاطانه رفتار کرد و با اتخاذ عقل‌گرایی انتقادی، پژوهش‌ها را آزادانه (Popper, 1994) و فرای ایدئولوژی‌هایی که گاهی محققان در پی تحمیل آنان به عنوان عرف‌های تفسیر ارتدکس بر شواهد باستان‌شناختی هستند، انجام داد (Bin-ford, 2013: 15). از این‌رو، به جای این‌که ایده‌های پست‌مدرن علوم اجتماعی را وام‌گرفته و به عنوان نتیجه، وضعیت پُرهرج‌ومرج حوزه‌های نظری این رشته‌ها^{۳۸} را به طور مستقیم وارد باستان‌شناسی کنیم، می‌توانیم توجه کنیم که ابطال‌گرایی و بینش عقل‌گرایی انتقادی آن می‌تواند در راه تغییر وضعیت، راه‌گشا بوده و مطابق با موقعیت کانونی مفهوم پیشرفت علم در آن، باستان‌شناسی را به رشته‌ای پویا و پیش‌رو تبدیل کند که حرکت به سوی تبیین بهتر از داده‌های باستان‌شناختی و متعاقباً فهم بیشتر گذشته را ضمانت کند. این رویکرد، در پی مهیا کردن فضایی به خوبی طراحی شده برای/مطابق با پتانسیل‌ها و محدودیت‌های باستان‌شناسی است و اساس شناخت‌شناسی مناسبی را ارائه می‌دهد که در عین حال که به شکلی عملی قابلیت‌های باستان‌شناسی فرایندی و نگرش علمی آن را دربر می‌گیرد، زمینه‌ی نوینی دارد که مملو از نویدها برای انجام پژوهش‌های باستان‌شناختی در آینده است؛ مشروط به آن‌که ما به نتایجی کاربردی دست یابیم، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که به عنوان باستان‌شناس به شکلی فعال در برنامه‌ریزی اجتماعی در حوزه‌ی عمومی مشارکت کنیم.

پی‌نوشت

1. Phenomenalism.
2. Habitus - Symbolic Capital.
3. Structuration Theory.
4. Agency.
۵. در نگرشی که براساس فلسفه‌ی پدیدارشناسی، کدها و قوانین رفتاری را نتیجه‌ی تعامل میان افراد فعال و اشیاء در باشندگی در جهان‌شان می‌داند که آگاهانه و عامدانه نیست (Martin, 2013: 95; Magnesson Staaf, 2000: 135-36).
6. Practice.
7. Subjective.
8. Sciences.
9. Meta-induction.
10. Subjectivism.
۱۱. اساساً آن‌ها نسبت به صدق این مفهوم مشکوک هستند.
12. Empiricism.
13. Accountable and Testable.
14. Landscape.
15. Generalization.
16. Cultural materialism.
17. Thing Language.
18. Non-site and Off-site.
19. Clear Questions and Problem Orientation.
20. Cultural Process.
۲۱. یا مطابق با نام‌گذاری بیتتلیف براساس مکتب تاریخ‌نویسی انال: conjunctures, longue durée vs. événement (Bintliff, 2004) ments.
22. Cultural evolution and functional approach.
23. 'Man's extrasomatic means of adoption'.
24. Recognizing variability.
25. Formation process.
26. Symmetrical archaeology.

27. Bruno Latour.
28. Monolithic.
۲۹. همچون چیزی که برای شماری از هوشمندانه‌ترین آن‌ها، مثل ابطال‌گرایی قیاسی پوپر (Wettesten, 1992: 137-169) یا پروژه‌ی ویتگنشتاین در نقد فلسفه (Bintliff, 2000: 157-8) زخ داده است.
30. Paradigm Shifts.
31. Extreme Culturalism.
۳۲. هم‌چنان‌که این نکته در ارتباط با ملاحظات نادرست شرایط دوران پارینه‌سنگی در پدیدارشناسی کریستوفر تیلی از چشم‌انداز منطقی‌ی بودمین مورد در پیش‌ازتاریخ نشان داده شده است (Hassan, 2004: 319).
۳۳. اگرچه که پیش‌تر از این نیز آراء اثبات‌گرایی منطقی همیل، به‌عنوان یکی از منابع الهام نظری باستان‌شناسی نو، تأییراتی از ابطال‌گرایی را در جایی‌که تأیید به‌عنوان مترادفی برای ابطال انگاشته شده، نشان داده است (Hempel, 1966).
34. Sophisticated falsificationism.
35. Naïve falsificationism.
36. Ad hoc modification.
37. Hypothetico-deductive-nomological.
۳۸. هم‌چنان‌که این نکته را ترنر به‌ویژه در مورد جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی نشان داده است (Turner, 2006).

کتابنامه

- ابن سینا، ۱۳۷۰، *قانون در طب*، ترجمه‌ی عبدالرحمان شرفکندی (هه‌ژار)، ۵ جلد، تهران: سروش.
- ابن سینا، ۱۳۷۳، *برهان شفا*، ترجمه‌ی مهدی قوام صفری، تهران: فکرروز.
- کریستن‌سن، آرتور، ۱۳۹۳، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
- نوریس، کریستوفر، ۱۳۷۹، *شناخت‌شناسی؛ مفاهیم کلیدی در فلسفه*، ترجمه‌ی ناصرالدین علی تقویان، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- Adams, R. McC., 1965, *Land Behind Baghdad: A History of Settlement on the Diyala Plains*. Chicago: University of Chicago Press.
- Adams, R. McC., 1981, *Heartland of Cities: Surveys of Ancient Settlement and Land Use on the Central Floodplain of the Euphrates*, Chicago: University of Chicago Press.
- Adams, R. McC., & H. J. Nissen, 1972, *The Uruk Countryside: The Natural Setting of Urban Societies*. Chicago: University of Chicago Press.
- Ashmore, W., 2008, "Visions of the Cosmos: Ceremonial Landscapes and Civic Plans," In: *Handbook of Landscape Archaeology* (World Archaeological Congress Research Handbooks in Archaeology). Bruno David and Julian Thomas (eds.). pp. 167-75. California: Left Coast Press.
- Alizadeh, A. & F. L. Gremliza, 1992, *Prehistoric settlement patterns and culture in Susiana, southwestern Iran: the analysis of the F.G.L. Grem-liza survey collection*. Volume 24 of Technical reports - Museum of Anthropology. Michigan: University of Michigan.
- Anschuetz, K., F. Richard, H. Wilshusen, & Cherie L. S., 2001, "An Archaeology of Landscapes: Perspectives and Directions," *Journal of Archaeological Research* 9 (2): 157-211.
- Banning, E. B., 2002, *Archaeological Survey, Manuals in Archaeological Methods, Theory, and Technique Series*. New York: Kluwer Academic/Plenum Publishers.
- Barrett, J. & Kathryn J. F., 2000, "Intimacy and Structural Transfor-

mation: Giddens and Archaeology, An Introduction,” In: *Philosophy and Archaeological Practice: Perspectives for the First 21st Century*. Cornelios Holtorf and Håkan Karlsson (eds.). pp. 25-38, Göteborg: Bricolieur Press.

- Binford, L. R., 1964, “A Consideration of Archaeological Research Design”. *American Antiquity* 29: 425-441.

- Binford, L. R., 1977, “General Introduction,” In: *Theory Building in Archaeology: Essays on Faunal Remains, Aquatic Resources, and Systematic Modelling*. Lewis R, Binford (ed.). pp. 1-13. New York: Academic Press.

- Binford, L. R., 1981, *Bones: Ancient Men and Modern Myths*, New York: Academic Press.

- Binford, L. R., 1989, *Debating Archaeology*. California: Academic Press.

- Binford, L. R., 2001, *Constructing Frames of Reference: An Analytical Method for Archaeological Theory Building Using Hunter Gatherer Using Hunter-Gatherer and Environmental Data Sets*. USA, England: University of California Press.

- Binford, L. R., (With William L. Rathje and Michael Shanks), 2013, “Lewis Binford,” In: *Archaeology in the Making: Conversations through a Discipline*. William M. Rathje, Michael Shanks, Christopher Wittmore (eds.). pp. 7-24. USA and Canada: Routledge.

- Bonde, S. & Stephen H. 2013. “Re-presenting Archaeology,” In: *Re-presenting the Past: Archaeology Through Text and Image*. Sh. Bonde and S. Houston (eds.). pp. 1-8. Oxford: Oxbow Books.

- Bintliff, J., 2000, “Archaeology and the Philosophy of Wittgenstein,” In: *Philosophy and Archaeological Practice: Perspectives for the First 21st Century*. Cornelios Holtorf and Håkan Karlsson (eds.). pp. 153-172, Göteborg: Bricolieur Press.

- Bintliff, J., 2004, “Time, Structure, and Agency: The Annales, Emergent Complexity, and Archaeology,” In: *A Companion to Archaeology*. John Bintliff (ed.). pp. 174-194. US, UK, Australia: Blackwell Publishing.

- Bourdieu, P., 1977, *Outline of a Theory of Practice*, New York: Cambridge University Press.

- Bourdieu, P., 1979, “Les trois du Capital Culturel”, *Actes de la Recherche en Sciences Sociales* 30 (1): 3-6.

- Bourdieu, P., 1987, “The Forms of Capital,” In: *Handbook of Theory and Research for the Sociology of Research Education*. John G. Richardson (ed.). pp. 241-58. New York: Greenwood Press.

- Bourdieu, P., & Jean-Claude P., 1977, *Reproduction in Education, Society and Culture*. translated by Richard Nice. California: Sage Publications.

- Bonnie, J. C. & L. L. Scheiber, 2008, “A Sloping Land: An Introduction to Archaeological Landscapes on the High Plains,” In: *Archaeological Landscapes on the High Plains*, Laura L. Scheiber and Bonnie J. Clark (eds.). pp. 1-16. USA: The University Press of Colorado.

- Chalmers, A. F., 1999, *What Is This Thing Called Science?*. Cambridge: Hackett Publishing Company.

- Christensen, A., & W. Ensslin, 1939, “Sassanid Persia,” In: *The Cambridge Ancient History*, Vol. XII, The Imperial Crisis and Recovery, AD 193-324, S.A. Cook, F.E. Adcock, M.P. Charlesworth and N.H. Baynes

- (eds.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Daryaei, T., 2009, *Sasanian Persia; The Rise and Fall of an Empire*. London and New York: I.B. Tauris.
 - Fletcher, R., 1986, "Settlement Archaeology: World-Wide Comparisons," *World Archaeology* (18): 1. Perspectives in World Archaeology. pp. 59-83.
 - Funari, P. P. A., 1999 "Historical Archaeology from a World Perspective," In: *Historical Archaeology, Back from the Edge*. P.P.A. Funari, M. Hall and S. Jones (eds.). pp. 37-66. London: Routledge.
 - Giddens, A., 1976, *New Rules of Sociological Method*. London: Hutchinson.
 - Giddens, A., 1979, *Central Problems in Social Theory*. London: Macmillan.
 - Giddens, A., 1984, *The Constitution of Society: An Outline of the Theory of Structuration*. Berkeley: University of California Press.
 - Giddens, A., 1993, *New Rules of Sociological Methods: a Positive Critique of Interpretative Sociologies*, Stanford: Stanford University Publication.
 - Gignoux, P., 2014, "GREECE xvi. Greek Ideas and Sciences in Sasanian Iran", *Encyclopædia Iranica*, online edition. available at <http://www.iranicaonline.org/articles/greece-16-ideas-sciences-sasanian> (accessed on 11 November 2014).
 - Hassan, F. A., 2004. "Ecology in Archeology: from Cognition to Action," In: *A Companion to Archaeology*, John Bintliff (ed.), pp. 311-333, US, UK, Australia: Blackwell Publishing.
 - Heilen, M. P., M.B. Schiffer, & J. J. Reid, 2008, "Landscape Formation Processes," In: *Handbook of Landscape Archaeology*, Bruno David and Julian Thomas (eds.), World Archaeological Congress Research Handbooks in Archaeology, pp. 601-608, California: Left Coast Press.
 - Hempel, C. G., 1966, *Philosophy of Natural Science*. New Jersey: Prentice-Hall.
 - Hole, F., 1978, "Pastoral Nomadism in Western Iran," In: *Explorations in Ethnoarchaeology*, Richard A. Gould (ed.), pp. 127-167, Albuquerque: University of New Mexico Press.
 - Hole, F., 1979, "Rediscovering the Past in the Present: Ethnoarchaeology in Luristan, Iran," In: *Ethnoarchaeology; Implications of Ethnography for Archaeology*. Carol Cramer (ed.). pp. 192-218. New York: Colombia University Press.
 - Holtorf, C. & H. Karlsson, 2000m "Changing Configuration of Archaeological Theory: An Introduction," In: *Philosophy and Archaeological Practice: Perspectives for the First 21st Century*. Cornelios Holtorf and Håkan Karlsson (eds.). pp. 1-12. Göteborg: Bricolieur Press.
 - Hopper, K. & T. J. Wilkinson, 2013, "Population and Settlement Trends in South-west Iran and Neighbouring Areas," In: *Ancient Iran and Its Neighbours: Local Developments and Long-range Interactions in the 4th Millennium B.C.* Cameron A. Petrie (ed.). pp. 35-49. Oxford: Oxbow Books.
 - Johnson, M., 1999, *Archaeological Theory: An Introduction*. UK and USA: Blackwell publishers.

- Johnson, M., 2007, *Ideas of Landscape, USA, UK, Australia*: Blackwell Publishing.
- Kuhn, T. S., 2012, *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.
- Kowalewski, S. A., 2008, "Regional settlement pattern studies," *J. Archaeol. Res.* 16: 225–285.
- Livio, D., 2009, "New and Old Paradigms: The Question of Space," In: *Landscape in Mind: Dialogue on Space Between Anthropology and Archaeology, BAR International Series 2003*, George Dimtriadis (ed.), pp. 5-8.
- Magnusson S. B., 2000, "Hannah Arendt and Torsten Häerstand: Converging Tendencies in Contemporary Archaeological Theory?," In: *Philosophy and Archaeological Practice: Perspectives for the First 21st Century*, Cornelios Holtorf and Håkan Karlsson (eds.), pp. 135-152, Göteborg: Bricolieur Press.
- Maschner, H. D. G. & B. C. Marler, 2008, "Evolutionary Psychology and Archaeological Landscapes," In: *Handbook of Landscape Archaeology*, Bruno David and Julian Thomas (eds.). World Archaeological Congress Research Handbooks in Archaeology. pp. 109-19. California: Left Coast Press.
- McFadyyn, L., 2008, "Building and Architecture as Landscape Practice," In: *Handbook of Landscape Archaeology*, Bruno David and Julian Thomas (eds.), World Archaeological Congress Research Handbooks in Archaeology. pp. 307-14. California: Left Coast Press.
- Martin, A. M., 2013, *Archaeology Beyond Postmodernity: A Science of the Social, UK*: AltaMira Press.
- Martínón-Torres, M., & D. Killick, 2015, "Archaeological Theories and Archaeological Sciences," In: *Oxford Handbooks Online, The Oxford Handbook of Archaeological Theory* (Forthcoming), Andrew Gardner, Mark Lake and Ulrike Sommer (eds.), Online Publication Date: Feb. 2015.
- Mizoguchi, K., 2000, "Anthony Giddens and Niklas Luhmann," In: *Philosophy and Archaeological Practice: Perspectives for the First 21st Century*, Cornelios Holtorf and Håkan Karlsson (eds.), pp. 13-24, Göteborg: Bricolieur Press.
- Pollard, A. M., 2004, "Putting Infinity up to trial: A Consideration of the Role of Scientific Thinking in Future Archaeologies," In: *A Companion to Archaeology*, John Bintliff (ed.), pp. 380-396, US, UK, Australia: Blackwell Publishing.
- Popper, K. R., 1994, *The Myth of the Framework: in Defence of Science and Rationality*, M.A. Notturmo (ed.), London and New York: Routledge.
- Popper, K. R., 2002a, *The Logic of Scientific Discovery*, London and New York: Routledge Classics.
- Popper, K. R., 2002b, *The Poverty of Historicism*, London and New York: Routledge Classics.
- Popper, K. R., 2002c, *Conjectures and Refutations; the Growth of Scientific Knowledge*. London and New York: Routledge Classics.
- Popper, K., A. Ryan, & E. H. Gombrich, 2013, *The Open Society and Its Enemies, Princeton and Oxford*: Princeton University Press.
- Potts, D. T., 2016, *The Archaeology of Elam; Formation and Transformation of an Ancient Iranian State, Second Edition*. New York: Cambridge

University Press.

- Renfrew, C., 2001, "Symbol Before Concept: Material Engagement and the Early Development of Society," In: *Archaeological Theory Today*. Ian Hodder (ed.). pp. 122-140. UK and USA: Polity Press and Blackwell.
- Renfrew, C., 2006, "Becoming Human: The Archaeological Challenge," *Proceedings of the British Academy* 139: 217-238.
- Richards, Th., 2008, "Survey Strategies in Landscape Archaeology," In: *Handbook of Landscape Archaeology*. Bruno David and Julian Thomas (eds.). *World Archaeological Congress Research Handbooks in Archaeology*, pp. 551-61, California: Left Coast Press.
- Shanks, M., 2007, "Symmetrical Archaeology," *World Archaeology* 39 (4): 589-596.
- Shennan, S., 2004, "Analytical Archaeology," In: *A Companion to Archaeology*. John Bintliff (ed.). pp. 3-20. US, UK, Australia: Blackwell Publishing.
- Smith, A. T., 2003, *The Political Landscape: Constellations of Authority in Early Complex Societies*. Berkeley: University of California Press.
- Strang, V., 2008, "Uncommon Ground: Landscape as Social Geography," In: *Handbook of Landscape Archaeology*. Bruno David and Julian Thomas (eds.). *World Archaeological Congress Research Handbooks in Archaeology*. pp. 51-59. California: Left Coast Press.
- Tartaron, Th. F., 2003, "The Archaeological Survey: Sampling Strategies and Field Methods," In: *Landscape archaeology in southern Epirus, Greece I, The American School of Classical Studies at Athen*. James Wiseman and Konstantinos Zachos (eds.). pp. 23-46, The Netherlands: Hisperia Supplement 32.
- Tilley, Ch., 2008, "Phenomenological Approach to Landscape Archaeology," In: *Handbook of Landscape Archaeology*, Bruno David and Julian Thomas (eds.). *World Archaeological Congress Research Handbooks in Archaeology*. pp. 271-76, California: Left Coast Press.
- Trigger, B. G., 1989, *A History of Archaeological Thought*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Turner, J. H., 2006. "American sociology in chaos: Differentiation without integration," *The American Sociologist* 37 (2): 15-29.
- Webmoor, T., 2007, "What about 'One More Turn after the Social' in Archaeological Reasoning? Taking Things Seriously," *World Archaeology* 39 (4): 563-578.
- Weinberg, S., 1998, "The revolution that didn't happen (Thomas Kuhn's view of scientific progress)," *New York Review of Books* 45 (15): 48-52.
- Wettersen, J. R., 1992, *The Roots of Critical Rationalism*, Amsdterdam and Atlanta: Rodopi.
- Wilkinson, T. J., 1982, "The definition of Ancient Manured Zones by means of Extensive Sherd-Sampling Techniques," *Journal of Field Archaeology*. No. 9. pp. 323-333.
- Wilkinson, T. J., 1989. "Extensive Sherd Scatters and Land-Use Intensity: Some Recent Results," *Journal of Field Archaeology* 16 (1): 31-46.
- Wilkinson, T. J., 2000, "Regional Approaches to Mesopotamian Archaeology: The Contribution of Archaeological Surveys," *Journal of Ar-*

chaeological Research 8 (3): 219-267.

- Wittgenstein, L., & B. Russel, 1922, *Tractus Logico-Philosophicus*, translated by C.K. Ogden. London and New York: Kegan Paul, and Harcourt.

- Witmore, C. L., 2007, "Symmetrical Archaeology: Excerpts of a Manifesto," *World Archaeology* 39 (4): 546-562.

- Wolf, E., 1964, *Anthropology: Humanistic Scholarship in America, The Princeton Studies*. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall.